

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا
سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۸، پیاپی ۹۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

دبیاچه‌نویسی متون تاریخی افشاریه؛ تداوم و تحول در یک سنت تاریخی

گودرز رشتیانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۱۹

تاریخ تصویب: ۹۲/۲/۳۱

چکیده

دبیاچه‌نویسی سنتی دیرپا و باثبات در سیر تاریخ‌نگاری ایران از قرن چهارم هجری به بعد است که تا زمان حال تداوم یافته است. این وجه از تاریخ‌نویسی، از بدو پیدایش تا شکل‌گیری تاریخ‌نویسی جدید در ایران (در دوره مشروطه) از نظر ساختار شکلی، عناصر و قالب‌های نسبتاً ثابتی داشته است، اما با توجه به تحولات تاریخی و ویژگی سیاسی هر دوره و نوع رابطه‌ی مورخ با قدرت سیاسی، هر دبیاچه از نظر ساختار مفهومی و مضمونی ویژگی‌های نسبتاً منحصر به فردی دارد که آن را از دبیاچه‌های متون دیگر متفاوت می‌سازند. هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی ویژگی‌های ساختاری و محتوایی دبیاچه‌های متون تاریخی دوره‌ی افشاریه و تجزیه و تحلیل میزان شباهت‌ها و شیوه‌های الگوبرداری این دبیاچه‌ها از منابع پیشین است. بررسی موردی دبیاچه‌های این دوره و تجزیه و تحلیل آن‌ها نشان می‌دهد که گرچه این دبیاچه‌ها از نظر قالب و ساختار شکلی و

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران. rashtiani@ut.ac.ir

در مواردی از نظر محتوایی و مضمونی، در تداوم سنت دیباچه‌نویسی متون متقدم قرار می‌گیرند، اما مورخان این دوره ضمن استفاده از دستاوردهای این میراث و گرده برداری از آن‌ها، توانسته‌اند وجوه متفاوتی به شیوه‌ها و الگوهای رایج دیباچه‌نویسی، به‌ویژه از نظر محتوایی و مضمونی اضافه کنند.

واژگان کلیدی: دیباچه‌نویسی، تاریخ‌نگاری، افشاریه.

مقدمه

دیباچه که از کلمه معرب دیباچه به زبان فارسی وارد شده است، از دیبای فارسی گرفته شده است که تازیان تایل مدور به آن اضافه کرده‌اند و به معنای چهره و سیما به کار برده‌اند. احتمالاً به کارگیری این اصطلاح در متون ادبی-تاریخی به معنای سرآغاز، آغاز و مقدم، از عربی به زبان فارسی وارد شده است. ناظم‌الاطبا این واژه را «آنچه در اول کتاب‌ها نویسند به اعتبار سخنان رنگین و مقدمه کتاب» معنی کرده است، از این رو میان تعریف این واژه با مقدمه تفاوتی وجود ندارد و تعاریف ارائه شده برای تمایز آن‌ها از نظر مصداقی تداخل و شباهت‌های فراوانی با یکدیگر دارند. (پروین گنابادی، ۱۳۴۸).

بعضی از پژوهشگران دیباچه را از مقدمه جدا دانسته‌اند. نصرالله پورجوادی معتقد است که دیباچه جزو کتاب است، ولی هرگز نمی‌توان آن را جزو بدنه‌ی اصلی آن قلمداد کرد؛ از این رو با مقدمه‌ی کتاب فرق دارد. مقدمه مدخل بحث است، اما دیباچه مدخل بحث نیست (پورجوادی، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

تعریف بالا در زمان ارائه‌ی مصداق، عینیت پیدا نمی‌کند و قادر به تفکیک دیباچه و مقدمه نیست. به نظر می‌رسد جدا تصور کردن این دو مفهوم ناشی از تقسیم‌بندی‌های پژوهشگران جدید است و اصولاً در ذهن مورخان و ادبای پیشین تفاوتی میان آن‌ها نبوده، آوردن دیباچه و مقدمه جدا، در متون تاریخی به ندرت اتفاق افتاده و بروز چنین امری ناشی از سلیق مصححان این متون بوده است. نمونه‌ی این موضوع، کار محمدمین ریاحی در تصحیح عالم‌آرای نادری است که

مطالب پس از دیباچه درباره‌ی تولد و نشو و نما‌ی نادر را ذیل عنوان «مقدمه» قرار داده است (مروی، ۱۳۷۴: ۸-۶/۱).

در این مقاله برای پرهیز از ورود به تقسیم‌بندی‌های صورت گرفته در دوران متأخر، دیباچه با مقدمه به عنوان موضوعی واحد در نظر گرفته شده‌اند که قلمرو آن‌ها شامل چند صفحه ابتدایی متن است که یا دارای عنوان دیباچه / مقدمه است یا مورخ پس از آوردن مطلع مذهبی به معرفی خود و کتاب، دلایل و انگیزه‌های تألیف، معرفی ابواب و احتمالاً جمله‌ی دعایی در خاتمه پرداخته و پس از آن به متن اصلی خود وارد شده است.

موضوع دیگر بررسی نوع ارتباط دیباچه / مقدمه با متن است؛ اینکه دیباچه به مثابه یک طرح معین و از پیش تعیین شده‌ای برای نگارش متن بوده است یا افزوده‌ای بوده است که پس از پایان نگارش بنا بر یک سنت دیرپا در ابتدای متن آورده می‌شود؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش به تعیین زمان نگارش مقدمه بستگی دارد که مؤلف قبل از شروع تألیف نسبت به آن مبادرت کرده یا به روش معمول امروزی پس از پایان تألیف به ابتدای متن اضافه کرده است.^۱ در شرایط حاضر قادر نیستیم این موضوع را روشن کنیم و اثبات آن مانند «طرح معین از پیش تعیین شده» غیرممکن است، اما پاسخ ندادن به این پرسش به معنای سردرگمی و عدم انسجام ذهنی مورخان در تنظیم دیباچه / مقدمه نیست. در اینجا ذکر چند نکته لازم است.

عمده‌ی دیباچه / مقدمه‌ها در ادوار مختلف تاریخی تا شکل‌گیری تاریخ‌نویسی جدید در ایران از ساختار شکلی و مضمونی تقریباً یکسانی برخوردار بوده‌اند و گرچه هر دیباچه / مقدمه را به عنوان یک طرح خلاصه از کلیت متن نمی‌توان به شمار آورد، اما نکته‌ی مهم این است که مورخان این امکان را در اختیار داشتند که در قالب ساختارهای موجود توانایی، سواد، هنرمندی، اهداف نگارش و شرایط موجود را به تصویر بکشند و در قالب صنعت «براعت استهلال» توصیفی

۱. به عنوان نمونه در عالم‌آرای نادری که یکی از متون مورد بررسی ما در این مقاله است، دیباچه بعد از نگارش متن نوشته شده است (مروی، ۱۳۷۴: ۱۳/۱).

خلاصه از متن ارائه کنند.^۱ به همین دلیل دیباچه/ مقدمه‌های عمده‌ی متون تاریخی گرچه از ساختار ظاهری یکسانی برخوردار هستند، اما از مضامین به کار گرفته شده در آن‌ها با «فرم ذهنی» مورخان شامل ساختار تصویری و کیفیت مضمون‌پردازی، ساختار زبانی و ساختار زمانی خاص متن می‌توان آشنا شد که بررسی آن، فهم متن (در ابعاد مختلف) را آسان‌تر خواهد کرد.

پیشینه‌ی دیباچه‌نویسی

دیباچه‌نویسی پیشینه‌ای به قدمت متون ادبی و تاریخی دارد؛ یعنی مورخان و ادیبان همزمان با نگارش متن، عموماً دیباچه یا مقدمه را در ابتدای اثر خود می‌نوشتند و کمتر متنی را می‌توان یافت که دیباچه یا مقدمه نداشته باشد. با بررسی اجمالی متون تاریخی، دوره‌ی حاکمیت مغولان را دوره‌ی تکامل اولیه دیباچه‌نویسی می‌توان دانست که این سنت با فراز و نشیب‌هایی تا دوره‌ی مشروطه تداوم یافت و البته تحولاتی را هم از سر گذراند. دیباچه‌های حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴: ۱-۱۴) و عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا، مصداق‌هایی از این تکامل و تحول هستند. جوینی پس از آوردن مطلع مذهبی، ذکر نام کتاب و تشریح اهداف خود از نگارش آن، چگونگی گذراندن ایام در دوره‌ی جوانی و بطالت عمر را بیان می‌کند و ورود خود به تاریخ‌نویسی را بهره‌برداری مطلوب از عمر می‌داند (جوینی، ۱۳۶۲: ۵-۶).^۲ در دوره‌ی تیموری که تاریخ‌نویسی از رونق قابل توجهی برخوردار شد، دیباچه‌نویسی تحول پیدا کرد و همان‌گونه که شعله کویین تصریح کرده است، این میراث به دوره‌ی صفوی منتقل شد.

۱. یک محقق، براعت استهلال را این‌گونه تعریف کرده است: «آوردن کلمات و جملات دقیق و زیبا در آغاز اثر یا قطعه ادبی،

بدان صورت که کلیت معنایی و زبانی و زبان‌شناسانه متن را به صورت فشرده بنمایاند» (مجبتی، ۱۳۸۰: ۱۰۸).

۲. شعله کویین با مقایسه‌ی عالم‌آرای عباسی با حبیب‌السیر و روضه‌الصفاء، به این نتیجه رسید که اشاره به عدم کسب سواد و گذراندن ایام جوانی به امور دیوانی، برای اولین بار توسط اسکندر بیگ مطرح شده است، اما با مطالب بالا مشخص می‌شود که ذکر این مطلب، که به اصطلاح امروزی نوعی شکسته نفسی علمی است، در منابع دوره‌ی مغول نیز رایج بوده است.

قالب‌های دیباچه‌نویسی

در صورت پذیرش این اصل که دیباچه‌نویسی وجهی از تاریخ‌نویسی ایران بعد از اسلام بوده است، نتیجه می‌گیریم که این سنت از بدو پیدایش تا شکل‌گیری تاریخ‌نویسی جدید در ایران (دوره‌ی مشروطه)، عناصر و قالب‌های نسبتاً ثابتی داشته است که با مسامحه این عناصر را شامل موارد زیر می‌توان دانست: ۱- مطلع مذهبی (ستایش خداوند، پیامبر اسلام، صحابه، حضرت علی و ائمه‌ی شیعه)؛ ۲- ذکر فصل الخطاب (اما بعد، من بعد، بر)؛ ۳- طرح بحثی درباره‌ی فلسفه‌ی سیاسی حکمرانی مبنی بر تدبیر الهی در تعیین پادشاه و ضرورت وجودی پادشاه که عمدتاً ریشه‌ی ایرانی باستانی دارد و به واسطه‌ی سیرالملوک خواجه‌نظام‌الملک به متون بعدی راه یافته است؛ ۴- معرفی نویسنده و سوابق خدماتی او؛ ۵- ذکر هدف نگارش و شرح مضمون و تبویب آن و ۶- بیان آرزو و جمله دعایی. گفتنی است که با توجه به شرایط و جهت‌گیری سیاسی- مذهبی حکومت‌های زمانه، میزان توانایی مؤلف در دیباچه‌نویسی و سایر عوامل دخیل، موارد بالا تا حدودی کم یا زیاد می‌شد.

گذشته از قالب و ساختار نسبتاً مشابه دیباچه‌ها، در عمده‌ی موارد دیباچه‌های متون تاریخی مضامین و مفاهیم نسبتاً متفاوت و در مواردی متضاد دارند، به گونه‌ای که دیباچه‌ی هر متن با توجه به شرایط زمانی، اوضاع اجتماعی و نوع رابطه‌ی مورخ با قدرت سیاسی، ویژگی‌های نسبتاً منحصر به فردی دارد که با وجود شباهت‌های شکلی، از نظر مضمونی از دیباچه‌های سایر متون متفاوت است که بررسی عناصر زبانی، گفتمان مسلط، نشانه‌ها و علائم متنی، چگونگی و دلایل تقدم و تأخر مطالب و عناصر درونی آن‌ها، در فهم و کشف ابعاد مختلف آن‌ها بسیار راهگشا خواهد بود.^۲

۱. «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو باز بندد و در فتنه و آشوب و فساد را بدو بسته گرداند و حشمت و هیبت او اندر دل‌ها و چشم خلائق بگستراند» (نظام‌الملک، ۱۳۸۰: ۵).

۲. به عنوان نمونه، خالقی مطلق دیباچه‌ی شاهنامه را جلوه‌گاه عینی عقاید فردوسی می‌داند که برای کشف عقاید او بسیار مغتنم است (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۲۹).

مسئله و روش تحقیق

از آنجا که دوره‌ی فرمانروایی سلسله‌ی افشاریه در تاریخ ایران از منظر تحولات تاریخی، پیشینه‌ی نسبی ناشناخته‌ی نادرشاه و نوع ارتباط با مشروعیت خاندان صفوی اهمیت زیادی در تاریخ ایران دارد، در این پژوهش ویژگی‌های ساختاری و محتوایی دیباچه‌های متون این دوره را بررسی می‌کنیم تا بتوانیم میزان شباهت‌ها و شیوه‌های الگوبرداری این دیباچه‌ها را شناسایی و تفاوت‌های ساختاری و مضمونی آن‌ها را با منابع متقدم بررسی کنیم و دستاوردهای خاص دیباچه‌نویسی این دوره‌ی زمانی را به‌ویژه از منظر ارتباط دیباچه‌ها با قدرت حاکم، نوع پرداختن به موضوع مشروعیت سیاسی، چگونگی شرح نسب سلسله‌ای و خاندانی نظام سیاسی، میزان استفاده از خواب و رؤیا در تشریح رویدادهای تاریخی و... مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

پرسش بنیادین پژوهش حاضر این است که دیباچه‌های متون تاریخی دوره‌ی افشار از نظر ساختار شکلی و مضمونی، چه عناصر و ویژگی‌هایی دارند و چرا با دیباچه‌های متون متقدم متفاوت هستند؟ به دنبال این پرسش، دو پرسش فرعی مطرح می‌شود: آیا مورخان این دوره توانستند عناصر جدید یا نوآوری‌هایی به سنت دیباچه‌نویسی متون تاریخی وارد کنند؟ این دیباچه‌ها با قدرت سیاسی حاکم چه رابطه‌ای دارند؟ شیوه‌ی گردآوری داده‌ها در این مقاله، به صورت کتابخانه‌ای و با مطالعه‌ی متون تاریخی دوره‌ی مورد نظر بوده است.

پیشینه‌ی پژوهش‌های مرتبط با موضوع

تاکنون درباره‌ی دیباچه‌نویسی که زیرمجموعه‌ی فنون تاریخ‌نویسی است، مطالعات چندانی صورت نگرفته و ادبیات موضوع از غنای قابل توجهی برخوردار نیست. **تاریخ‌نویسی دوره شاه عباس** از شعله‌کوبین را که بخش دوم آن به بررسی دیباچه‌های این دوره اختصاص دارد، جدی‌ترین تحقیق علمی در این حوزه می‌توان دانست. کوبین ضمن این پژوهش، به طور مختصر تأثیرگذاری دوره‌ی صفویه بر دیباچه‌ی عالم‌آرای نادری را بررسی کرده است (کوبین، ۱۳۸۷ ب). مقاله‌ی جولیت اسکات میثمی با عنوان «تاریخ نوشته‌های دوره سلطنت شاه عباس صفوی» در معرفی کتاب بالا، دیگر مقاله‌ی تحقیقی قابل ذکر در این حوزه است (میثمی، ۱۳۸۴). مقاله‌ای دیگر از

کوبین با عنوان «دبیاچه‌های عصر صفوی» تنها مقاله‌ی تخصصی در این حوزه است؛ گرچه از نظر ساختاری، تفاوت چندانی با بخش دوم کتاب **تاریخ‌نویسی دوره شاه عباس** ندارد (کوبین، ۱۳۸۷ الف). ارنست تاگر در مقاله‌ای با عنوان «نادر شاه: مشروعیت سلطنت و پادشاهی در تاریخ عالم‌آرای نادری نوشته‌ی محمد کاظم مروی» به بررسی موضوع مشروعیت در عالم‌آرای نادری پرداخته است. گرچه مبنای این مقاله اطلاعات درون‌متنی عالم‌آرا بوده است، اما به دلیل ارتباط آن با موضوع مشروعیت، در تحقیق حاضر بدان توجه شده است (تاگر، ۱۳۷۴).

در میان پژوهش‌های فارسی باید از مقاله‌ی محمد پروین گنابادی با عنوان «دبیاچه‌نویسی» نام برد که به نوعی بیان‌کننده‌ی اولین توجه محققان ایرانی به این موضوع است. لازم به ذکر است که گنابادی یک بحث عمومی درباره‌ی سابقه‌ی دبیاچه‌نویسی مطرح کرده و به بررسی مهم‌ترین عناصر موجود در آن‌ها پرداخته است (پروین گنابادی، ۱۳۴۸).^۱

بررسی عمومی دبیاچه‌های متون تاریخی افشاریه

در دوره‌ی حاکمیت سلسله‌ی افشاریه (دوره‌ی اصلی از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۳ هـ. ق. و شاهرخ در خراسان ۱۱۶۳ تا ۱۲۱۰ هـ. ق.) چندین متن تاریخی به رشته‌ی تحریر درآمد. به استثنای دو متن *مرآت واردات* (وارد تهرانی، ۱۳۳) و *سیاق‌التواریخ* (نسخه‌ی خطی) بقیه‌ی متون تاریخی این دوره دبیاچه دارند. در تحقیق حاضر همه‌ی دبیاچه‌های متون این دوره شامل *تاریخ نادرشاهی* «نادرنامه»، (وارد تهرانی، ۱۳۶۹: ۴)، *احوال نادرشاه*، در مجموعه‌ی *حدیث نادرشاهی*^۲ (حدیث نادرشاهی، ۱۳۵۶:

۱. همچنین مقاله‌های «دبیاچه در شاهنامه و رسالت فردوسی» (المیر، ۱۳۸۸)، «نگاهی به دبیاچه‌ی کشف‌المحجوب» (علوی-مقدم، ۱۳۷۷)، «دبیاچه‌های مرقعات، نخستین تاریخ‌نامه‌های هنر در ایران» (راکسبرو، ۱۳۸۶)، «نقد و بررسی دبیاچه: مجلس‌آنس نویسنده و خواننده، نگاهی به دبیاچه‌های کشف‌المحجوب هجویری و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو» (پورجوادی، ۱۳۸۳)، «تقدیم‌نامه‌نویسی در دبیاچه کتاب‌ها» (جعفریان، ۱۳۷۵)، «تحلیلی بر مقدمه‌ی گلستان سعدی» (ورزقانی، ۱۳۸۴) به نوعی به بررسی دبیاچه‌ها در متون فوق پرداخته‌اند که البته تمرکز آن‌ها بر صنایع ادبی موجود در مقدمه‌ها مانند براعت استعمال است و برای پژوهش‌های تاریخی کاربردی ندارند.

۲. مؤلف این کتاب مشخص نیست، اما به وسیله‌ی یکی از نزدیکان و مترسلان دربار نادری نگارش یافته است.

۱۷)؛ حادثه‌ی نادرشاهی، در مجموعه‌ی حدیث نادرشاهی^۱ (همان: ۴۹-۵۰)، تاریخ نادرشاه (میرزا زمان‌خان، نسخه‌ی خطی، ۱-پ-۵)، زبده‌التواریخ (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱-۴ و ۲۳)؛ صحیفه الارشاد (کرمانی، ۱۳۸۴: ۸-۴)، شعشه ذوالفقار (الحسینی، نسخه خطی، ۱-ر-۲)، بیان واقع (کشمیری، ۱۹۷۰: ۱-۲) و زبده نادر (شهاب‌الدین علوی، نسخه‌ی خطی، زبده نادر، ۱-پ) بررسی شدند، اما برای پرهیز از تطویل مطلب و با توجه به اهمیت بیشتر دیباچه‌های جهانگشا و عالم‌آرا به بررسی این دو دیباچه می‌پردازیم.

جهانگشای نادری^۲

جهانگشای نادری یکی از مفصل‌ترین دیباچه‌های متون تاریخی را دارد که حدود ۲۷ صفحه‌ی آغازین متن را شامل شده است، اما همه‌ی این صفحات را نمی‌توان دیباچه به شمار آورد، زیرا به استثنای صفحات ۱-۴ و ۲۵-۲۷ که نویسنده به نسب و تولد نادر و معرفی کتاب خود پرداخته است، سایر مطالب توصیف حوادث اواخر صفوی، شورش‌های موجود در مناطق مختلف ایران، سقوط اصفهان و غلبه افغانه، تصرفات عثمانی و روسیه در غرب و شمال ایران، شاهزادگان مدعی و... است که در قالب دیباچه قرار نمی‌گیرند.

استرآبادی برخلاف روش معمول، دیباچه‌ی خود را با مطلع مذهبی آغاز نمی‌کند، بلکه با وام‌گیری از اندیشه‌ی سیاسی خواجه نظام‌الملک در **سیاست‌نامه**، حدود هفت سطر را به تدبیر خداوند برای سامان دادن اوضاع پریشان جهان و برگزیدن شخصی به فرمانروایی اختصاص می‌دهد و پس از ذکر این مجمل و ذکر عبارت «مصدق این مقال» و ارائه‌ی توصیفات مکرر و فراوان، نام نادر را ذکر می‌کند که پس از نابسامانی اوضاع و پایمال شدن «تخت ایران» که منجر

۱. هر دو کتاب بین سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۷ ه.ق. از روی یک متن رونویسی شده‌اند و نسخه‌ی بدل از نسخه‌ی اصلی محسوب می‌شوند. مؤلف اصلی کتاب نامعلوم است، اما از شواهد بر می‌آید که هندی است و احتمالاً در زمان هجوم نادر به شبه قاره هند یا زمانی نزدیک به آن می‌زیسته است.

۲. علاوه بر متن منتشر شده، یک نسخه در کتابخانه ملی نیز مشاهده شد که از نظر دیباچه تفاوتی با این متن نداشت.

به شورش های مختلفی در سراسر کشور شد، بنا بر حکمت الهی موجبات ظهور او فراهم شده است (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱-۳).

نگارنده در ادامه به معرفی خود و نام بردن از کتابش با تفاخر تمام و با عبارات «شگرف نامه دلپذیر» و «طرارنده این تاریخ بی نظیر» می پردازد و سپس به مقام خود با عنوان «از چاکران حضور و مأمور به ضبط وقایع» اشاره می کند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳-۴). در صفحات آتی نیز به صورت فصل بندی شده، به ذکر تحولات اواخر صفوی و وقایع پس از سقوط اصفهان می پردازد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶-۲۷).

پرداختن به موضع نسب و مشروعیت از مهم ترین بخش های دیباچه جهانگشا است که در قسمت بعدی بررسی می شود. استرآبادی هدف از نگارش کتاب را «ضبط کلیات احوال» نادر می داند و اشاره می کند به تاریخچه ای ایل افشار و تولد «نادرقلی بیگ» می کند و وجه تسمیه ای او را اقدامات خارق العاده ای می داند که از وی در ایام جوانی صادر شد (همان).

عالم آرای نادری

هر سه جلد عالم آرا دیباچه یا مقدمه دارد. جلد اول هم دیباچه و هم مقدمه دارد و نسبت به جلد دوم و سوم مفصل تر است (مروی، ۱۳۷۴: ۱ / ۱-۴). مروی از ستایش آفریدگار به عنوان مقدمه ای برای شرح پادشاهی نادر و اراده ای خداوندی در اعطای این فرمانروایی استفاده می کند و با نعت پیامبر اسلام در قالب توصیفات ادبی طولانی، درود بر حضرت علی و اولاد وی به عنوان «پیشوایان طریق معانی و عرفان و راهنمایان سبیل هدایت و ایقان» مطلع خود را پایان می دهد (مروی، ۱۳۷۴: ۱ / ۱-۲).

نویسنده در ادامه هدف از نگارش کتاب های تاریخی و غفلت سی ساله خود را بیان می کند و تاریخ نویسی را نیازمند استعداد و کمال زیادی نمی بیند که به آن روی آورده است (مروی، ۱۳۷۴: ۳/۱). محمد کاظم شیوهی نگارش خود را عامیانه و خالی از استعارات و منبع کسب خبر را تحولاتی می داند که خود شاهد آن ها بوده یا از اطراف و منابع دیگر به دست آورده و آن ها را با

میزان خرد سنجیده است (مروی، ۱۳۷۴: ۴/۱). در پایان دیباچه، مضمون اصلی کتاب را احوال نادر و مقدمات ظهور او می‌داند و از کتاب خود با عنوان «شگرف‌نامه نامی» یاد می‌کند و در یک سطر به محتوای جلد اول می‌پردازد که شرح نسب و اجداد نادر تا جلوس وی بر تخت سلطنت است (مروی، ۱۳۷۴: ۴/۱). دیباچه جلد اول عالم‌آرای نادری هم از نظر ساختار و هم از نظر مضمون و محتوا شباهت‌هایی با عالم‌آرای عباسی دارد؛ از جمله دلایل و شیوه‌ی کار خود برای نگارش کتاب که عیناً از عالم‌آرای عباسی نقل شد است (اسکندریگ منشی، ۱۳۵۱: ۲/۱) و علت نامگذاری کتاب (مروی، ۱۳۷۴: ۴/۱؛ اسکندریگ منشی، ۱۳۵۱: ۴/۱).

با وجود این شباهت‌ها^۱ عالم‌آرای نادری از لحاظ آوردن مقدمه‌ای در باب فلسفه‌ی سیاسی، تأکید بر عدالت، مطلع مذهبی طولانی‌تر و ذکر کوتاه هدف از نگارش متون تاریخی، با عالم‌آرای عباسی متفاوت است. محمدکاظم در چند مورد، از جمله در ذکر اوصاف نادر، عیناً از عبارات قزوینی در تاریخ جهان‌آرای عباسی تقلید کرده است.

سرگذشت طایفه‌ی افشار در دوره‌ی صفویه و شاه‌عباس، اوضاع خراسان و آشفتگی‌های پس از صفویه، انتظار مردم برای ظهور پادشاه مقتدر، ذکر تیره، طایفه و خاندان نادر و اوصاف پدر وی در چند صفحه‌ی اول گنجانده شده است (مروی، ۱۳۷۴: ۶/۱). موضوع رؤیای پدر نادر (امام‌قلی) و پرتو آفتاب از گریبان وی (سه مرتبه) و تکرار همین رؤیا برای برادرش بیگناش و پیش‌بینی ملای قریه در خصوص تولد فرزندی از امام‌قلی که جمیع جهان را مسخر خواهد کرد (مروی، ۱۳۷۴: ۱/۱-۶)، اهمیت زیادی دارند. جالب است که ملای قریه علاوه بر پیش‌بینی سلطنت نادر، پیش‌بینی کرد که از نسل نادر نیز «دیگری ظاهر شود که سال‌ها در ممالک ایران سلطنت و کامرانی نماید» که به نوعی می‌تواند بیانگر توجه محمدکاظم به سلطنت شاهرخ در خراسان باشد که محمدکاظم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. کویین با طرحی که در ابتدای کتاب *تاریخ‌نویسی در روزگار شاه‌عباس اول* مطرح می‌کند و با مقایسه‌ی جمله‌ای از عالم‌آرای نادری با حبیب‌السیر، بر این باور است که محمدکاظم از خواندمیر تقلید کرده است (کویین، ۱۳۸۷ب)؛ در صورتی که با بررسی دیباچه‌ی عالم‌آرای مشخص می‌شود که این جمله و سایر موارد بالا از عالم‌آرای عباسی نقل شده‌اند و مروی در تنظیم دیباچه توجهی به حبیب‌السیر نداشته است.

کتاب خود را در آنجا و در طی همین سال‌ها (۱۱۶۶ هـ. ق.) به رشته‌ی تحریر درآورده است (مروی، ۱۳۷۴: ۷/۱).

شرح کودکی نادر همراه با کارهای خارق‌العاده و دیدار او با یکی از مشایخ نیز بسیار مهم است (مروی، ۱۳۷۴: ۷/۱-۸)؛ زیرا محمدکاظم در قالب این جملات به نوعی نسبت به عاقبت و فرجام نادر هشدار داده است. رؤیای سومی که در مقدمه‌ی عالم‌آرا آمده است، خواب پیرزنی است که نادر از گرسنگی و تشنگی به کلبه‌ی او پناه آورده بود. پیرزن در اولین دیدار با نادر به وی گفت که حضرت الیاس در خواب، این دیدار را به او مژده داده است (مروی، ۱۳۷۴: ۸/۱).

دیباجه‌ی جلد دوم عالم‌آرا با تأکید بر توأم بودن دین و دولت و به‌ویژه عدالت آغاز می‌شود و در آن سلطان عادل به مثابه ظل‌الله مطرح می‌شود که با دیباجه و مقدمه‌ی جلد اول هماهنگ است (مروی، ۱۳۷۴: ۲/۴۴۵). محمدکاظم در ادامه‌ی دیباجه، گفتار خود در باب عدالت را با اعمال نادر هماهنگ می‌کند و او را سالک و جاهد این طریقه (عدالت) می‌داند. این دیباجه از نظر مباحث مربوط به سیاست مذهبی نادر، مشروعیت و نگاه به دولت صفویه (مروی، ۱۳۷۴: ۲/۴۴۵-۴۴۷) بسیار مهم است که در قسمت بعدی مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند.

دیباجه‌ی جلد سوم نیز با تأکید بر عدالت و ضرورت پادشاه عادل به مثابه یکی از رحمت‌های خداوند آغاز می‌شود. نویسنده در ادامه برای نام بردن از نادر از توصیف‌های متعدد استفاده می‌کند که به نسبت جلدهای اول و دوم، بسیار مفصل‌تر است. محمدکاظم در این جلد نیز به نام و موقعیت خود اشاره می‌کند و محتوای جلد سوم را که مربوط به جنگ‌های با عثمانی و «افعال و روایات نامتعارف» و «امور غریبه» است بیان می‌کند (مروی، ۱۳۷۴: ۳/۸۸۳-۸۸۴)؛ این امور به نوعی منعکس‌کننده‌ی اوضاع پریشان نادر در آخرین سال‌های فرمانروایی هستند.

تحلیل محتوای دیباچه‌های متون افشاری

نسب و مشروعیت سیاسی

طرح مسئله‌ی مشروعیت به صورت مستقیم یا مضمونی و مفهومی در تاریخ‌نگاری ایرانی سابقه‌ای طولانی دارد که در یک جمع‌بندی کلی دلیل آن می‌تواند دو موضوع متقابل باشد؛ یکی ایجاد حق حکومت برای حاکمان و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت شوندگان. به این ترتیب مطرح شدن مباحث مربوط به نسب پادشاهان در منابع تاریخی که به درست یا با جعل شجره‌نامه به توصیف نسب حاکمان زمان می‌پرداختند، در ارتباط مستقیم با مسئله‌ی مشروعیت قرار می‌گیرد.

دوره‌ی پس از سقوط صفویه برای هر کسی که چشمداشتی به تخت سلطنت ایران داشت دوره‌ای دشوار بود، زیرا به‌رغم برخورداری از هر نوع توانایی و کفایت لازم، ناگزیر باید الزاماتی را در پیوند با خاندان صفوی رعایت می‌کرد؛ از این رو تهماسب‌قلی خان با وجود برخورداری از توان لازم برای اعلام سلطنت در سال‌های اولیه‌ی فروپاشی صفویه، به فرمانروایی تحت حمایت شاه تهماسب دوم ادامه داد و پس از برکناری وی، فرزند خردسالش عباس سوم (۱۱۴۴-۱۱۴۸ ه.ق.) را به تخت سلطنت نشانید. همین پاسداشت الزامات ارتباط با خاندان صفوی به اندازه‌ای مورد توجه بود که کریم‌خان زند نیز تا سال ۱۱۸۳ ه.ق. شاه اسماعیل سوم را به عنوان شاه واقعی معرفی می‌کرد و خود را «وکیل‌الدوله» دولت صفوی می‌دانست.

حال پرسش اساسی این است که مورخان این دوره از چه منظری به مشروعیت سیاسی در زمانه‌ی خود می‌نگریستند و این مشروعیت برآمده از خاندان صفوی در دیباچه‌ی متون آن‌ها چه بازتابی داشته است؟ همان‌طور که اشاره کردیم، در عمده‌ی متون تاریخی این دوره به موضوع نسب و مشروعیت سیاسی (حداقل به صورت مضمونی و مفهومی) پرداخته شده که در مواردی با تکیه بر سنت پادشاهی ایرانی همراه بوده است که در دوره‌ی اسلامی ضمن تداوم، رنگ و لعاب اسلامی نیز به خود گرفته بود. این سنت که در نخستین متون ایران بعد از اسلام شکل گرفته و توسط خواجه نظام‌الملک در سیرالملوک چارچوب و مبنای نظری منسجمی پیدا می‌کند، همان نقش و اراده‌ی الهی در تعیین پادشاه زمانه و سرمنشأ بودن او در همه‌ی امور است که در چند متن

با ذکر «توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء»^۱ به صورت گسترده‌ای مورد استناد مورخان قرار گرفته است. در دیباچه‌ی احوال نادرشاه (حدیث نادرشاهی، ۱۳۵۶: ۱۷)، تاریخ نادرشاهی «نادرنامه» (وارد تهرانی، ۱۳۶۹: ۳)، عالم آرای نادری (مروی، ۱۳۷۴: ۱/۱ و ۴۴۵/۲) و جهانگشای نادری (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱-۳) به صورت شفاف به این فلسفه‌ی سیاسی توجه شده است.

از این میان، جهانگشای نادری دیباچه‌ای کاملاً متفاوت دارد که نه تنها در میان منابع افشاری، بلکه در سیر کلی تاریخ‌نگاری ایرانی نظیر آن وجود ندارد. استرآبادی زیر عنوان «گفتار در بیان نسب و مولود جناب نادری» با صراحت تمام و بدون هیچ ابهامی با جمله‌ی «سعادت‌یاری که زاده‌ی لطف خدای یگانه و گرامی فرزند زمانه باشد، نه تفاخرش به نسب است و نه مباحثش به سلطنت مکتسب» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶)، تکلیف خود را با خواننده روشن می‌کند که پادشاهی نادر مرهون الطاف الهی و شمشیر خود او است و افتخار به نسب و سلطنت مکتسب، پست‌ترین مرتبه‌ی اعتبار است.

نکته‌ی مهم دیگر در این مقدمه، تأکید استرآبادی بر مشروعیت‌بخشی نادر به «دولت تیموری و سلسله چنگیزی و تاتار حلقه‌نشین» است که آن را این‌گونه بیان می‌کند: «نیام صمصام حدیدش را دولت تیموری در آستین است و در تار خم کمندش سلسله‌ی چنگیز و تاتار حلقه‌نشین» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶). اشاره‌ی استرآبادی به این موضوع، تحولی مهم در مضامین و مفاهیم مقدمه‌نویسی متون تاریخی به شمار می‌آید، زیرا تا این زمان در عمده‌ی متون تاریخی، تأکید بر منبع مشروعیت چنگیزی و تیموری به روشی معمول در متون تاریخی تبدیل شده بود؛ اما او با مقدماتی که ذکر می‌کند نه تنها نسب و سلطنت اکتسابی را پست‌ترین مراتب اعتبار می‌داند، بلکه

۱. قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران: ۲۶). بگو بار خدایا تویی که فرمانمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی. همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی.

نادر را به عنوان منبع مشروعیت‌بخش به دولت تیموری (بابریان هندوستان) و چنگیزی (خانات خوارزم و بخارا) مطرح می‌کند که با تصرف دهلی، خوارزم و بخارا، به نوعی آن‌ها را تحت‌الحمایه خود قرار داده بود.

محمد کاظم مروی نیز در توصیف نادر از او با عبارت «ناسخ مآثر چنگیزی و اسکندری»^۱ (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۵/۲) یاد می‌کند که این رویکرد نیز نشان‌دهنده‌ی پایان مشروعیت چنگیزخانی و پایه‌گذاری نوع جدیدی از مشروعیت سیاسی است.

این دیدگاه استرآبادی و مروی در تضاد روشن با نظر محققانی چون شعله کویین است که به کسب مشروعیت تیموری یا مغولی برای نادر قائل هستند. کویین با استناد به یافتن گنج تیمور توسط نادر که در عالم‌آرای نادری آمده است، این موضوع را به عنوان توسل جستن محمد کاظم برای اتصال نادر به تیمور و کسب مشروعیت از او مطرح کرده است و آن را منطبق با روایت ذکر شده در منابع صفوی مبنی بر ملاقات خواجه علی با تیمور می‌داند. این پژوهشگر در تداوم این مشابهت‌سازی‌ها، تقوای اماقلی بیگ (در عالم‌آرا) را همسان روایت زهد شیخ صفی در متون دوره‌ی صفوی می‌داند و نتیجه می‌گیرد همان‌گونه که میراث تیموری در دوره‌ی صفویه استمرار یافت و توسط مورخان صفوی دگرگون شد، این سنت تغییر یافته به دوره‌ی افشاری رسید و مورخانی نظیر مروی آن را بیش از پیش تغییر دادند (کویین، ۱۳۷۸: ۱۸۸-۱۸۹).

دیدگاه کویین از چند منظر قابل انتقاد است. نخست اینکه مورخان عهد صفوی برای طرح دعاوی مشروعیت سیاسی خود به سوابق خاندانی، سیادت، نظریه‌ی سلطنت ایرانی، رابطه‌ی مرید و مرادی طریقتی و نیابت از امام دوازدهم شیعیان توسل می‌جستند و ادعای تلاش برای کسب مشروعیت تیموری یا چنگیزی قابل اثبات نیست. دوم اینکه دیدار تیمور با خواجه علی (جهانگشای خاقان، ۱۳۴۴: ۲۴-۳۳) از نظر مفهومی بار معنایی متفاوتی با آنچه کویین با عنوان کسب مشروعیت تیموری یاد می‌کند دارد. منابع این دوره که عمدتاً بحث خود را با شیخ صفی‌الدین اردبیلی به عنوان پایه‌گذار اصلی این سلسله آغاز می‌کنند، با ذکر دیدار تیمور از

۱. تقلید از تاریخ جهان‌آرای عباسی.

اردبیل، این واقعه را تلاش وی برای کسب رضایت و حتی کسب مشروعیت فرمانروایی از خاندان صفوی می‌دانند. داستان این دیدار که در *مرآت واردات* (متن متأخر دوره صفوی) آمده، به صورت ماهرانه‌ای در قالب خوردن شیربرنج مخصوص، گشوده شدن چشم بصیرت تیمور، بشارت جهانگشایی او و ارادت وی به خاندان صفوی به تصویر کشیده شده است. حتی تهرانی به صراحت از عدم استقبال خواجه علی (در بعضی منابع صدرالدین) از تیمور برای ملاقات سوم بحث می‌کند که در نهایت با اصرار او حاضر به پذیرش تیمور به حضور شده است.

از طرف دیگر طرح بحث کویین درباره‌ی مشروعیت تیموری توسط مروی در عالم‌آرا قابل پذیرش نیست و اصرار او بر این موضوع ناشی از نظریه‌ای است که در سراسر پژوهش خود آن را مطرح می‌کند که تاریخ‌نویسی دوره‌های صفوی و افشاری، تداوم الگوها و روش‌های شکلی و محتوایی تاریخ‌نویسی تیموری (به‌ویژه حبیب‌السیر) است؛ در صورتی که آوردن موضوع دست‌یافتن نادر به گنج تیموری نمی‌تواند دلیلی بر تلاش تیمور برای تمسک به مشروعیت تیموری باشد و به نظر می‌رسد بخش دوم این داستان (وصیت‌نامه تیمور به نادر) از نظر محمد کاظم اهمیت بیشتری داشته است. مروی (در تداوم پیشگویی‌های امام‌قلی و برادرش بیگناش، رؤیای پیرزن، رمال اصفهان) از وصیت‌نامه‌ی تیمور به عنوان بشارت و حتمیت فرمانروایی نادر بهره می‌برد و در ذکر اوصاف، از وی با توصیفات «ناسخ‌مآثر چنگیزی و اسکندری» یاد می‌کند که نه تنها به معنای اقتباس مشروعیت تیموری - چنگیزی نیست، بلکه تأسیس یک منبع مشروعیت‌بخش جدید است.

دیدار نادر در عنفوان جوانی با یکی از مشایخ و نصایح مفصل او به نادر در باب پرستش خدا، رفتار با فقرا و مساکین، عدم غرور و سرکشی، نحوه‌ی سلوک با خدمه و کارکنان، پرداخت سالیانه مواجب و انعام قشون و... بیانگر نوعی فلسفه‌ی سیاسی حکمرانی هستند که محمد کاظم از زبان یکی از مشایخ بیان می‌کند. به ویژه جمله پایانی آن که «هرگاه به مواعظ و نصایح مذکور عمل کردی توفیق یافتی و الا در اندک فرصتی به غضب الهی گرفتار شده زیانکار دنیا و عقبی خواهی بود» اهمیت زیادی دارد (مروی، ۱۳۷۴: ۷/۱-۸)، زیرا محمد کاظم در قالب این جملات به نوعی نسبت به عاقبت و فرجام نادر هشدار داده است.

خواب، رؤیا و پیشگویی

موضوع خواب و رؤیا که در آن برای یک فرد یا جانشینان او پیش‌بینی سلطنت انجام می‌شود، سابقه‌ای طولانی و ریشه‌های ایران باستانی دارد که در کارنامه‌ی اردشیر بابکان برای پیش‌بینی فرمانروایی خاندان ساسان آمده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۸۱). این موضوع بعد از اسلام نیز در بسیاری از متون برای افراد و سلسله‌های مختلف آمده است.^۱

در دوره‌ی مورد بررسی ما، *عالم‌آرای نادری* قابل ذکر است که در آن به رؤیاها و پیشگویی‌هایی درباره‌ی عاقبت نادر اشاره شده است. همان‌گونه که گفتیم، در *عالم‌آرا پنج رؤیا و پیشگویی*، رؤیای امام‌قلی و برادرش بیگتاش (مروی، ۱۳۷۴: ۱/۶-۷)، وصیت‌نامه‌ی تیمور (مروی، ۱۳۷۴: ۱۵/۱-۱۶)، رؤیای پیرزن (مروی، ۱۳۷۴: ۸/۱) و *پیشگویی رمال اصفهان* (مروی، ۱۳۷۴: ۱۳/۱)، آمده که محمدکاظم از آن‌ها به عنوان خواست الهی و بشارت پادشاهی نادر به همراه انداز او در پرهیز از ظلم، رعایت عدالت، توجه به مصالح عام و... استفاده کرده است.

کوبین با بررسی مقدمه‌ی *عالم‌آرای نادری* و توجه به رؤیای امام‌قلی، آن را با رؤیای ذکر شده در متون دوره‌ی صفوی درباره‌ی شیخ‌صفی‌الدین مقایسه کرده و آن را گرت‌برداری و تقلید محمدکاظم از منابع دوره‌ی صفوی درباره‌ی خاستگاه نادرشاه دانسته است. گرچه تقلید مروی از متون صفوی امری بدیهی است، اما قصد او در مقایسه‌ی پدر نادر با شیخ‌صفی‌الدین موضوعی بسیار بعید است و محمدکاظم به‌خوبی با تفاوت‌های مبنایی این دو خاندان آشنا بوده است. فقط اشاره به تقوای پدر نادر نمی‌تواند دلیلی برای مقایسه‌ی این دو خاندان به شمار آید و از این حیث، دلیل مستندی برای مقایسه‌ی انجام شده دیده نمی‌شود. همچنین در متون دوره‌ی قاجار، از جمله در *رستم‌التواریخ*، رؤیایی درباره‌ی پادشاهی آغامحمدخان ذکر شده، مبنی بر اینکه پدر او برآمدن ستاره‌ای از جانب استرآباد و تابش نور آن بر همه‌ی عالم را دیده است که با آغاز سلطنت آغامحمدخان مصداق پیدا کرده است (رستم‌الحمکا، ۱۳۸۰: ۵۹)؛ از این‌رو مطرح شدن رؤیا در

۱. شعله کوبین بررسی کاملی از این موضوع در دوره‌ی صفویه انجام داده است (کوبین، ۱۳۷۹).

این دو متن را می‌توان ابزاری کهن دانست که این مورخان برای مشروعیت‌سازی دو سلسله‌ی افشار و قاجار به آن تمسک جسته‌اند.

بشارت‌های عالم‌آرا در دو مورد پیام متفاوتی دارد؛ اول در دیدار با شیخ و نصیحت پدر که به وی توصیه کرد «از زمین خوبشان غافل مباش که [در آنجا] چشم‌زخم عاید تو گردد» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۳/۱) و دوم در وصیت‌نامه‌ی تیمور که علاوه بر بشارت فرمانروایی، با انذار و هشدار نیز همراه است (مروی، ۱۳۷۴: ۱۵/۱-۱۶). در این دو مورد، محمدکاظم هشدار و انذار خود را علاوه بر موارد بالا در قالب جملاتی همراه با تأکید بر عدالت که موضوعی مؤکد در متون اندیشه‌ی سیاسی ایرانی است و در قالب مثنوی (مروی، ۱۳۷۴: ۱۷/۱)، قبل از شرح آمدن میر ویس به اصفهان بیان کرده است.

دیباچه‌ها و انتقال سلطنت

تقریباً در همه‌ی متون تاریخی این دوره، هر جا که به مناسبتی به سلسله‌ی صفویه یا پادشاهان آن اشاره شده است، از آنان با اوصاف «سلاطین جنت مکین»، «دولت سلاطین معدلت آیین صفویه»، «اعلی مکان»، «رضوان مکین» و در بعضی موارد با جمله‌ی دعایی «اعلی الله درجاتهم فی اعلی علیین» یاد شده است. در توضیح این امر علاوه بر عمق مشروعیت و احترام دولت صفوی در بین عامه‌ی مردم، باید به تداوم سلسله‌ی صفوی تا سال ۱۱۴۸ هـ. ق. نیز اشاره کرد. همچنین وصلت نادر با خاندان سلطنتی صفوی و تولد رضاقلی میرزا از مادر صفوی و تداوم سلسله‌ی افشاری توسط شاهرخ (فرزند رضاقلی میرزا) از دلایلی بودند که زمینه‌ی چنین احترامی را فراهم می‌کردند. کریم‌خان زند نیز خود را وکیل‌الدوله‌ی سلسله‌ی صفوی و پادشاه واقعی را شاه اسماعیل سوم در آباچه می‌دانست.

در دیباچه‌های این دوره، درباره‌ی انتقال پادشاهی از این سلسله به نادر (یا پس از مرگ شاه اسماعیل سوم) نوعی واقع‌بینی و پیروی از شرایط عینی همراه با ستایش از اقدامات نادر حاکم است و ذکر پادشاهان صفویه با القاب «جنت مکین» بیشتر برای حفظ ظواهر امر و نوعی توجه

تشریفات است. استرآبادی در مقدمه‌ی طولانی خود با بررسی حوادث اواخر دوره‌ی صفوی و ذکر شورش‌های داخلی و نابسامانی اوضاع، هجوم خارجی و... در موارد متعدد به ناتوانی شاه‌سلطان حسین در اداره‌ی امور، تأثیرپذیری او از اطرافیان و نقش آن‌ها در وخامت اوضاع اشاره می‌کند. استرآبادی با این زمینه‌سازی به مقدمات روی کار آمدن نادر می‌پردازد و او را یک قهرمان و پایان‌دهنده به اوضاع فعلی معرفی می‌کند که از نظر روانی برای خواننده قابل قبول به نظر می‌رسد.

محمدکاظم نیز در همه‌جا از عنوان «جنت‌مکین» و در یک مورد از توصیف متناقض «گلشن همیشه بهار دولت سلاطین معدلت آیین صفویه-اعلی الله درجاتهم فی اعلی علیین- از خرمی و نصارت افتاده بود» (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۶/۲) استفاده می‌کند.^۱ به نظر می‌رسد روایت محمدکاظم را نیز بتوان در چارچوب فلسفه‌ی سیاسی که در مطلع (توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء) به آن پرداخته است ارزیابی کرد. وی همچنین در مقدمه‌ی جلد دوم، آغاز پادشاهی نادر را مانند «تراوش ابر مطیر مرحمت لایزال» می‌داند، از این رو دیدگاه ارنست تاکر مبنی بر حمایت مروی از خاندان صفوی و غاصب دانستن نادرشاه (تاکر، ۱۳۷۴: ۱۴۲-۱۴۴) به هیچ روی پذیرفته نیست و این محقق برداشتی نادرست از عالم آرا داشته است.

نگاه واقع‌بینانه محمدکاظم و اجتناب‌ناپذیری پادشاهی نادر در انعکاس گفت‌وگوی او با برادرش ابراهیم‌خان که با براندازی صفویان مخالف بود، به خوبی آشکار می‌شود. ابراهیم به نادر هشدار داد «مردم ایران حلقه‌ی متابعت آن خاندان را در گوش کشیده‌اند [شایسته نیست] به جهت دو روزه‌ی دنیای غدار قصد حیات اولاد آن سلسله والاتبار نماید». نادر در پاسخ برادرش با ذکر مختصری از سیر عمومی تاریخ ایران از پیشدادیان تا زمان حاضر، بر این نکته تأکید می‌کند که اگر پادشاهی به حسب ارث می‌بود، باید پیشدادیان تا زمان حاضر پادشاه می‌بودند؛ در صورتی که از آن زمان به بعد سلسله‌ها و خاندان‌های متعددی حکومت کرده‌اند. نادر همه‌ی آن‌ها را به ترتیب برمی‌شمارد (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۹/۲).

۱. به نظر می‌رسد منظور محمدکاظم از «گلشن همیشه بهار»، اشاره به جانشینی شاه‌رخ (۱۱۶۰-۱۲۱۰ هـ. ق.) باشد که به نوعی از سوی مادر تداوم سلسله‌ی صفوی است.

دیباجه‌ها و سیاست مذهبی نادرشاه

چگونگی مواجهه‌ی دیباجه‌های متون افشاری با اقدام نادر در اعلام مذهب جعفری می‌تواند موضوعی جالب باشد. با بررسی این متون، به‌خوبی تأثیرپذیری تاریخ‌نگاری از نظام سیاسی دیده می‌شود. دو نمونه‌ی مشخص در این باره قابل ذکر است؛ اول توصیف عالم‌آرا از نادر با عبارت «زنگ‌زدای مرآت حقیقت‌نمای ملت جعفری» (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۵/۲) که به‌خوبی بیانگر سیاست مذهبی نادر است و دوم تأکید مستوفی بر ضرورت محبت به خلفای راشدین، به طوری که آن‌ها را بعد از پیامبر و اولاد او به عنوان «سررشته‌ی نظام تواریخ روزگار و دایره‌ی لیل و نهار» می‌داند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱-۴).

تقلید و نوآوری در دیباجه‌های دوره‌ی افشاری

همان‌گونه که در مقدمه اشاره کردیم، دیباجه و مقدمه‌نویسی سابقه‌ای بس طولانی در متون ادبی و تاریخی ایرانی دارد و مورخان هر دوره با در پیش چشم داشتن آثار پیشینیان، نسبت به نگارش دیباجه‌های خود اقدام می‌کردند؛ از این رو در یک ارزیابی کلی می‌توان دیباجه‌های دوره‌ی افشاریه را تداوم جریان مقدمه‌نویسی و اتصال آن به دوره‌ی صفوی و پیش از آن دانست که با الگوبرداری از متون متقدم (هم از نظر شکل و قالب و هم از نظر مضمون و محتوا) نسبت به نگارش آن‌ها دست می‌زدند. در دیباجه‌ها نوآوری‌ها و خلق عناصر جدید هم دیده می‌شود که به توسعه‌ی ادبیات دیباجه‌نویسی یاری رسانده‌اند.

نظر کوبین که با آوردن جملاتی از عالم‌آرای نادری آن را گرده برداری از حبیب‌السیر می‌داند نادرست است. بر خلاف نظر او، باید عالم‌آرای عباسی را به عنوان متن مرجع محمد کاظم دانست، زیرا همان‌گونه که در بالا گفتیم، بخش‌های عمده‌ای از دیباجه‌ی او عیناً از دیباجه‌ی عالم‌آرای عباسی نقل شده است (بنگرید به بحث مربوطه در بالا).

محمد کاظم فقط به گرده برداری از اسکندریگ بسنده نکرده است، بلکه از دیباجه‌ی تاریخ جهان‌آرای عباسی محمد طاهر قزوینی نیز بهره زیادی برده است. برای نمونه، قزوینی برای

شاه اسماعیل اول از اوصاف «زنگ‌زدای حقیقت‌نمای ملت جعفری» و «ناسخ‌مآثر چنگیزی و اسکندری» و برای شاه تهماسب از اوصاف «شقه‌طراز علم صاحب کلاهی و تاجداری» و «مطلع غرایب مظهر اثر» (قزوینی، ۱۳۸۳: ۳-۵) استفاده می‌کند و محمد کاظم نیز از همه‌ی این اوصاف برای توصیف نادر بهره می‌گیرد (مروی، ۱۳۷۴: ۲/۴۴۵)؛ از این رو می‌توان شیوه‌ی محمد کاظم را استفاده‌ی هم‌زمان و عدم تکیه بر یک متن مشخص دانست، گرچه از اسکندریگ تقلید بیشتری کرده است.

همچنین در مواردی عالم‌آرای نادری واجد نوآوری‌های نسبی در مقدمه‌نویسی است. تفاوت اول این است که محمد کاظم همانند اسکندریگ به دلیل غفلت در ایام جوانی، به مشاغل دیوانی می‌پردازد، اما برخلاف اسکندریگ ضمن آنکه به تلاش مستمر بعدی‌اش برای اطلاع از حوادث گذشته اشاره می‌کند، ورود خود به این عرصه (تاریخ‌نویسی) را به دلیل سهل‌الوصول بودن این «فن شریف» می‌داند که نیازمند «استعداد و کمال زیادی» نیست (مروی، ۱۳۷۴: ۳/۱).

تفاوت دوم در انذار و هشدارهایی است که محمد کاظم پس از بشارت‌های مربوط به پادشاهی نادر و ذکر رؤیا و پیشگویی‌هایی آورده است که در آثار پیشین دیده نمی‌شود. تفاوت سوم در تعداد دیباچه‌های عالم‌آرا است که در ابتدای هر جلد، دیباچه‌ای نسبتاً مفصل آورده است و از این نظر با آثار پیشین متفاوت است.

متن دیگر، جهانگشای نادری است که هم از نظر شکل و قالب و هم از نظر محتوا و مضمون با آثار دیگر تفاوت‌های اساسی دارد. تفاوت نخست که در بررسی جهانگشا به آن اشاره کردیم، نبودن مطلع مذهبی مرسوم در آغاز دیباچه است. تفاوت دوم در سنت‌شکنی استرآبادی نسبت به خوار و خفیف شمردن نسب و سلطنت مکتسب است که با آثار متقدم در شمردن انساب «معتبر» و نسب‌سازی برای خداوندانشان تفاوت آشکار دارد. از سوی دیگر بر خلاف تأکید بسیاری از منابع که به تیمور و چنگیز به عنوان منبع مشروعیت فرمانروایی می‌نگریستند، استرآبادی پادشاهی خاندان‌های چنگیزی و تیموری زمانه را مرهون الطاف نادری نسبت به آن‌ها می‌داند.

در پایان این بحث باید به *زبده‌التواریخ* اشاره کنیم که سنت متروک شده‌ی ذکر خلفای راشدین (پس از *عالم‌آرای امینی* و *روضه‌الصفا*) را احیا کرده و در دیباچه‌ی خود بر آن‌ها درود

فرستاده است (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱-۴). نتیجه می‌گیریم که دیباچه‌نویسی دوره‌ی افشاریه در عین گرت‌برداری و تقلید از متون پیشین، تفاوت‌ها و نوآوری‌هایی نیز در این حوزه داشته است.^۱

نتیجه‌گیری

در یک ارزیابی کلی می‌توان دیباچه‌نویسی در متون تاریخی دوره‌ی افشاریه را تداوم سنتی این جریان پایدار و ریشه‌دار ایرانی اسلامی در تاریخ‌نویسی ایران دانست که ضمن تقلید و الگوبرداری از نمونه‌های پیشین و تداوم سنت سیاسی نهاده شده توسط خواجه نظام‌الملک در *سیاست‌نامه*، حاوی نوآوری‌های نسبی در مقایسه با دیباچه‌های صفوی بوده‌اند.

گرچه این شباهت‌ها هم در قالب و عناصر روایی مانند مطلع مذهبی، ذکر فصل الخطاب، مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی، معرفی خود و متن کتاب، هدف از نگارش، معرفی ابواب و فصول کتاب و ذکر جمله‌ی دعایی و هم در مضامین آن‌ها مانند ستایش فرمانروا و مخدوم، اشاره به خواب و رؤیا، پیشگویی و... دیده می‌شود، اما به‌خوبی بازتاب‌دهنده‌ی سوابق خاندانی مؤلف، دلایل نگارش کتاب، گرایش‌ها و علایق مذهبی، توجه به مقتضیات زمانه و تأثیرپذیری از مقتضیات شغلی و محملی برای نظریه‌پردازی در فلسفه‌ی سیاسی و قدرت بوده است. در مقام مقایسه‌ی دیباچه‌های افشاری با دیباچه‌های دوره‌ی صفوی از منظر فلسفه‌ی سیاسی، باید تأکید کرد که به همان میزان که در مقدمه‌های متون صفوی تلاش برای بازتاب و اثبات ادعاهای صفویان در باب سیادت، نیابت امام دوازدهم و... صورت می‌گیرد، در دیباچه‌های متون این دوره نیز بر حقانیت پادشاه زمانه و برگزیده شدن وی به اراده‌ی الهی تأکید می‌شود و حمایت از سیاست مذهبی فرمانروای زمانه

۱. کوئین بیشتر تقلیدها را از حبیب‌السیر می‌داند، اما به نظر می‌رسد که بتوان روضه‌الصفاء را متن مرجع متون صفوی، افشار و زند به شمار آورد (با در نظر نگرفتن تمجید از خلفای راشدین). علاوه بر گرت‌برداری از اصول و قواعد کلی دیباچه‌نویسی می‌توان به موارد زیر به عنوان مصادیق این ادعا اشاره کرد. در دیباچه روضه‌الصفاء بر عدم استفاده از استعاره، ایهام و اغلاق تأکید شده است که در بسیاری از متون مورد بررسی ما نیز تأکید بر همین شیوه تکرار شده است. همچنین می‌خواند به درخواست «اخوان‌الصفاء» برای نگارش کتاب و عدم پذیرش اولیه آن اشاره کرده که بعد از مدتی تصمیم به این کار گرفته است؛ همین مضمون نیز در تعدادی از آثار صفوی و پس از آن تکرار شده است.

(به‌ویژه سیاست مذهبی نادر) از ویژگی‌های این دیباچه‌ها است. به ویژه کم‌اهمیت شمردن یا نادیده گرفتن نسب و عدم اتصال حکمرانان به منبعی مشروعیت‌بخش، از جمله در جهانگشای نادری، نشان‌دهنده‌ی شکل‌گیری رویکردی جدید در این مبحث از دیباچه‌نویسی است. در نهایت باید از ویژگی تقریباً منحصربه‌فرد دیباچه‌ای این دوره از منظر نگاه احترام‌آمیز به پادشاهان و سلسله‌ی صفویه یاد کرد که برخلاف دوره‌های دیگر، سنت متفاوتی در نگاه به سلسله‌های پیشین باقی‌گذارند.

منابع

- ابراهیمی، نادر. (۱۳۷۹). *براعت استهلال یا خوش‌آغازی*. تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- استرآبادی، میرزاهمدی. (۱۳۷۷). *جهانگشای نادری*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسکندر بیگ، ترکمان. (۱۳۵۱). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح ایرج افشار. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- اسکندربیک، منشی. (۱۳۵۰). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تهران: امیر کبیر.
- افشار محمودی لوی ارومی، عبدالرشید بن محمد شفیع. (۱۳۴۶). *تاریخ افشار*. [تبریز]: شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی آذربایجان غربی.
- [بی‌نا]. (۱۳۷۶). *حدیث نادر شاهی*. تصحیح رضا شعبانی. تهران: بعثت.
- [بی‌نا]. (۱۳۵۶). *حدیث نادر شاهی*. تصحیح رضا شعبانی. دانشگاه ملی ایران.
- پروین گنابادی، محمد. (۱۳۴۸). دیباچه‌نویسی. *مجله‌ی سخن*. ش ۲۱۳ و ۲۱۴.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۳). «نقد و بررسی دیباچه: مجلس‌آنس نویسنده و خواننده، نگاهی به دیباچه‌های کشف‌المحجوب هجویری و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو». *آئینه میراث*. دوره‌ی جدید. زمستان. ش ۲۷. صص ۱۲۳-۱۴۰.

- تاکر، ارنست. (۱۳۷۴). «نادر شاه: مشروعیت سلطنت و پادشاهی در تاریخ عالم آرای نادری نوشته محمد کاظم مروی». ترجمه‌ی منصور صفت گل. **کتاب نخل**. س ۲. ش ۲ و ۳. تابستان و پاییز ۱۳۷۴. صص ۱۴۲-۱۷۰.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: انتشارات سخن.
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۵). «تقدیم‌نامه‌نویسی در دیباچه کتاب‌ها». **مجموعه مقالات تاریخی**. تهران: الهادی. صص ۵۳-۹۵.
- [بی‌نا]. (۱۳۴۴). **جهانگشای خاقان**. به اهتمام الله‌تتا مضطر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- جوینی، عطاءالدین عطاملک. (۱۳۶۲). **تاریخ جهانگشا**. (دوره‌ی مغول، خوارزمشاهیان، اسماعیلیه). تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. تهران: امیرکبیر.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۷۲). **گل‌رنجهای کهن (برگزیده مقالات درباره‌ی شاهنامه فردوسی)**. به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر مرکز.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان. (۱۳۸۲). **تاریخ عالم آرای امینی «شرح حکمرانی سلاطین آق قویونلو و ظهور صفویان»**. تهران: میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی. (۱۳۳۳). **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**. تهران: خیام.
- راکسبرو، دیوید جی. (۱۳۸۶). «دیباچه‌های مرقعات: نخستین تاریخ نامه‌های هنر ایران». ترجمه‌ی عباس آقاجانی. **گلستان هنر**. بهار ۱۳۸۶. ش ۷. صص ۱۰۷-۱۲۴.
- رستم‌الحکماء، محمدهاشم. (۱۳۸۰). **رستم‌التواریخ: سلاطین سلسله‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه**. تهران: فردوس.
- **زبدۀ نادری**. نسخه‌ی خطی محفوظ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۴۰ط.

- **سیاق‌التواریخ**، نسخه‌ی شماره ۱۷۲۴۹ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و نسخه شماره ۸۱۳۱۹۹ کتابخانه ملی (با نام خلاصه‌التواریخ).
- شاملو، ولی قلی بن داودقلی. (۱۳۷۴-۱۳۷۱). **قصص الخاقانی**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۷). «نگاهی به دیباچه‌ی کشف‌المحجوب». **فصلنامه مشکوه**. ش ۵۸-۵۹. صص ۲۹۷-۳۰۶.
- غفاری، ابوالحسن. (۱۳۶۹). **گلشن مراد**. [تهران]: زرین.
- قزوینی، میرزا محمد طاهر. (۱۳۸۳). **تاریخ جهان آرای عباسی (عباسنامه)**. تصحیح سعید میرمحمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- کرمانی، محمد مومن. (۱۳۸۴). **صحیفه الارشاد (تاریخ افشار کرمان - پایان کار صفویه)**. تهران: علم.
- کشمیری، عبدالکریم بن عاقبت محمود. (۱۹۷۰). **بیان واقع: سرگذشت احوال نادرشاه**. لاهور: چاپ ک. ب. نسیم.
- کوپین، شعله. (۱۳۷۹). «رؤیاهای شیخ صفی‌الدین و تاریخ نوشته‌های صفوی». ترجمه‌ی منصور چهارزی. **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. ش ۳۷ و ۳۸. صص ۶۴-۷۵.
- ----- (۱۳۸۷). «تاریخ‌نگاری دیباچه‌های عصر صفوی». الف. ترجمه‌ی فرشید نوروزی. **نامه تاریخ پژوهان**. سال چهارم. ش ۱۶. زمستان.
- ----- (۱۳۸۷). **تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی**. ب. ترجمه‌ی منصور صفت گل. تهران: دانشگاه تهران.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۰). **بدیع نو**. تهران: انتشارات سخن.
- مروی، محمد کاظم. (۱۳۷۴). **عالم آرای نادری**. تهران: نشر علم.
- مستوفی قزوینی. (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مستوفی، محمد محسن. (۱۳۷۵). **زبده التواریخ**. تصحیح بهروز گودرزی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

- میثمی، جولی اسکات. (۱۳۸۴). «تاریخ نوشته‌های دوره‌ی سلطنت شاه عباس صفوی». ترجمه‌ی فرشید نوروزی. **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. فروردین و اردیبهشت.
- میرخواند، محمدبن برهان‌الدین خاوند شاه. (۱۳۸۰). **تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء**. تهران: اساطیر.
- میرزا زمان‌خان. **تاریخ نادرشاه**. نسخه‌ی خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره‌ی ۵۵۳۲.
- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسین بن علی. (۱۳۸۰). **سیرالملوک (سیاست‌نامه)**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- وارد تهرانی، محمدشفیع. (۱۳۸۳). **مرآت واردات: تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی**. تهران: میراث مکتوب.
- (۱۳۶۹). **تاریخ نادرشاهی «نادرنامه»**. تهران: موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ورزقانی، سیدمهدی. (۱۳۸۴). «تحلیلی بر مقدمه‌ی گلستان سعدی». **نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز**. س ۴۸. ش ۱۹۶. صص ۱۰۳-۱۳۶.